

خود محوری و احساس دوئیت داشتن سبب خلف

رجاء

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ

يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَ لَوْ

رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأُخْلَفَ رَجَائِي.

این دو فقره مشابه هم هستند. حمد اختصاص به

خدائی دارد که غیر از او را من نمی توانم بخوانم.

نمی خوانم در اینجا به معنای اخبار نیست به معنای

عدم خواست [است.] و عدم دعوت و دعا ناشی از



عدم امکان و عدم استطاعت است. استطاعتِ خواندنِ غیرِ خدا را من ندارم و اگر بخوانم غیرش را، فایده ندارد لَمْ یَسْتَجِبْ لِي اجابت نمی کند دعاء مرا اجابت نمی کند و همینطور حمد اختصاص به پروردگاری دارد که نمی توانم به غیر او امیدوار باشم و بر فرض که امیدی داشته باشم، امید مرا به یأس مبدل می کند لِأَخْلَفَ رَجَائِي غیر از او را انجام می دهد.

چرا اینطور است؟ چرا افراد دیگر به داد انسان نمی رسند؟ چرا افراد دیگر آرزوی انسان را برآورده نمی کنند؟ چرا؟ چرا اگر ما غیر از خدا را بخوانیم اونها استجابت نمی کنند؟ چه اشکال دارد استجابت کنند؟ چه اشکال دارد انسان بیاید و دعوت یک مؤمنی را برآورده کند؟ دعوت شخص دیگری را برآورده کند؟ یا اینکه اگر شخصی امیدی در انسان بسته، آرزویی دارد انسان یه کاری را براش انجام بدهد؟

امام سجّاد علیه السّلام به عنوان یک قضیّه مستمرّه و به عنوان یک مسئله ثابت که با فعل مضارع

آورده شده یعنی حکایت از استمرار می کند استمرار
دلالت بر طبیعت قضیه می کند مقتضای اوّلی در
قضیه این است. اقتضای اوّل این است.

آخه ما دو اصل داریم یه اصل ثابت داریم یه
اصل متغیّر داریم یه اصل اوّلی داریم یه اصل ثانوی
داریم. می گویند که اصل اوّلی در روابط و مسائل
اجتماعی ایثار و انفاق و گذشت و رسیدن به حاجات
براساس آن استعدادات فطری که خداوند در وجود
انسان قرار داده. استعدادات فطری و فطرت اقتضا
می کند که انسان نسبت به همنوع خودش کمک کند
وقتی یک کاری از دستش برمی آید برود انجام بدهد
این جزو فطریّات است دیگه، ایثار گذشت این جزو
فطریّات است، همه اقوام و ملل این را می پذیرند و
هر شخصی [اگر] [به] وجدان و فطرت خودش -
در صورتی که آلوده نشده باشد - مراجعه کند این
اصل اوّلی را در وجود خودش پیدا می کند. بعد
بواسطه تربیت و بواسطه شرایط زمان و مکان ما
می بینیم این اصل اوّلی جای خودش را به یه اصل
ثانوی می دهد اون اصل ثانوی چی است؟

اون همانی است که پیغمبر اکرم می فرماید: اذا

رَأَيْتَ اَهْلَ الزَّمَانِ قَدْ كَثُرَ فِيهِمُ الْفَسَادُ فَحُسْنُ الظَّنِّ

إِلَيْهِمْ خَطَأٌ به این عبارت‌ها! عین عبارت نیست

مضمون این است. و اذا رَأَيْتَ اكْثَرَ اَهْلِ الزَّمَانِ وَقَعَ

فِيهِمُ الثَّوَابُ فَسُوءُ الظَّنِّ فِيهِمْ خَطَأٌ.^۱

اگر دیدی.... یا به این عبارت: اذا رَأَيْتَ غَلَبَ

الصَّلَاحُ عَلَى اَهْلِ زَمَانٍ» اگر دیدی فساد بر اهل یک

زمانی غلبه کرد حسن ظنّ به این‌ها غلط است یعنی

به این‌ها حسن ظنّ داشته باشیم وقتی که مردم اکثر

این‌ها فاسد درآمدند کلاه بردار درآمدند در معاملات

غش می کنند برادر به برادر رحم نمی کند، پسر به پدر

رحم نمی کند رفیق سر رفیق را کلاه می گذارد، ها؟

وقتی دیدی مردم اهل زمان اکثریت اینطور شدند....

سابق می گفتند آقا طرف می آمد از فلان شهر، در

بلاد هند، می آمد ایران جنس می خرید و پول

نداشت، این می گفت برو هر وقت آوردی، الآن

همسایه‌اش اگر بخواهد یه چک بدهد قبول نمی کند

^۱ پیدا نشد

می گوید سرم کلاه می گذارد، حالا کی دیگه برود
دنبالش بگیرد؟ حالا دیگه چه کارش بکنیم؟ و خب
دیگه متأسفانه این مسئله می شود گفت عامُّ البلوی
شده، دیگه بله! خیلی عجیب.

یه [وقت] مرحوم آقا نقل می کردند، یه شب یادم
است از این شب های سه شنبه ای که در مسجد قائم
- متأسفانه آن موقع اصلاً نواری نبود. ضبط نبود،
بعدهش یادداشتی هم نمی شد [از] اون مطالب دیگه
اصلاً چیزی الآن در دست نیست. گاه گاهی، بعدها،
سالها که گذشت ما به فکر افتادیم خلاصه یواشکی
یک نوارهایی از ایشون برداریم و خب الحمدلله تا
یه حدودی هم موفق بودیم. در بعضی از نوارها
دعای افتتاح و شرح دعای ابوحمزه و بعضی از
صحبت هایی که می کردند و یا بعضی از جلسات
شب های ماه رمضان که در مشهد مشرف شده بودند
خلاصه ما یواشکی خلاصه صداشون را برمی داشتیم
که الآن موجود است و مطالبی هم درش هست،
خیلی، واقعاً بسیار مطالب..... یکی از این شب های
سه شنبه صحبت از ایثار و گذشت و فداکاری و اینها

بود و اینکه اصلاً مردم عوض شده‌اند و اصلاً اون حالا و هوا دیگه رفته اون صداقت رفته اون صفا رفته. اون اعتماد رفته اون یگانگی رفته، اصلاً یه جور دیگه شده، واقعاً....!

می‌فرمودند ما یه دایی داشتیم این توی بازار، چرم‌ساز بود کیف درست می‌کرد کفش درست می‌کرد. از این چیزها خیلی بهش مراجعه می‌کردند، آن موقع خب این عمل و این چیزها که نبود از این فتق بندها درست می‌کرد [که] با چرم و این چیزها بود، و آدم بسیار خوبی بود و شاگرد داشت و اینها همه نمازخوان، کذا، اینها. مثلاً می‌گفتند که یکی می‌آمد پیشش، هر چی می‌گفت، می‌گفت اینقدر برایم تمام شده دیگه حالا هر چی دادی طرف می‌گفت آقا این دو زار روش استفاده، می‌گفت خدا بده برکت، اون می‌گفت پنج زار استفاده، خدا بده برکت. هیچ اصلاً تعین نمی‌کرد، فقط راست و حسینی‌اش را می‌گفت آقا این اینقدر برایم تمام شده اینقدر اجرت شاگرد اینقدر هم پول چرم و این، اینجوری بود، اصلاً این کارش اینطوری [بوده]

می گفتند که بعضی‌ها می آمدند می گفت [ند] آقا ندارم سود بدهم می گفت خب نده. همین بردار و برو، هیچی! اصلاً سودی نمی گرفت این یه عدّه، یه عدّه می آمدند می گفت [ند] آقا اصلاً قیمت اصلی اش [هم] برایم [مقدور نیست] [می] گفت بیا. مثلاً ۱۰ تومان درآمده، می گفت هشت تومان دارم می گفت همین هشت تومان را بده. دو تومان هم ضرر می کرد. می گفتند بعضی‌ها می آمدند علاوه بر اینکه هیچی نداشتند، این بهشون می داد بعد می نشست یک [مقداری] برایشون گریه هم می کرد این دیگه خیلی عالی بود. هم چرم را می داد هم پول را نمی گرفت هم برایش گریه هم می کرد. دلش می سوخت گریه می کرد، معمولاً، حالا اینها اینجوری بودند. سابق اینجوری بود.

دختر شوهر می دادند این می گفت این کنیز شما اون هم می گفت [این] غلام شما است خلاصه دیگر با هم... آقا چی؟ آقا یه شاخه نباتی باشد یه مگه‌ای ببرش اگر خدا خواست. اصلاً نه اختلافی بود، نه چیزی، الآن وقتی می خواهند یه دختر شوهر بدهند

اوه از اونجا تا اینجا فقط شرط و شروط و سال دیگه چه خواهد شد و دو سال دیگرش کجا می بریش؟ زمین کجا و اشش می گذاری؟ قباله اش را چه می کنی؟ باید از خونه پدر و مادرت جدا باشند و نمی دانم کذا باشند نمی دانم قول بدهی اینطور کنی، ایشون اشتغال داشته باشند در بیرون، بالا پایین. آقا بالا می کنند پایین می کنند سفت می کنند قضیه را، محکم می کنند که.... بابا چه خبر است دیگه؟ حالا این چیزها را ندارد.

مرحوم آقا می فرمودند پدر ما وقتی که می خواست دختر شوهر بدهد. اون داماد را صداش می کرد می گفت بیا اینجا، یه خورده باهاش حرف می زد می دید آدم بدی نیست می گفت بین آقا جان، آنچه که ما از دامادمون می خواهیم یه جو دین و یک جو غیرت است. و السلام، دیگر چیزی نمی خواهیم، یه جو دین می خواهیم و یه جو غیرت می خواهیم! ها؟ الآن از همه رقم صحبت می شود غیر از این دو قلم. از این دو قلم صحبت نمی شود. نه از غیرت صحبت می شود، با زنت چطور

رفتار می‌کنی؟ چطور بیرون می‌بری؟ چطور می‌آوری؟ آیا سر سفره‌ی نامحرم زنت را می‌نشانی. افراد غریبه بیایند در منزل به زنت سلام کنند اون جواب بده. خانم تشریف می‌برند در کنار آینه، یک ماه تمرین می‌کنند چطور با مردها برخورد کنند چطور سلام کنند فلان کنند اگر این کار را نکنند بهشون اُمْل می‌گویند بهشون متحجرّ می‌گویند! امروز این است. اینها چی است؟ اینها مسائل امروز و اما دین! الفاتحه مع الصلّوة دین کجا؟ این از غیرت و اون هم از [دین]. سابق اینطور نبود. و خب الآن تغییر کرده دیگر.

از اون اوّل که الان می‌خواهند دختر شوهر بدهند الحمدلله در این حکومت اسلامی آمدند به شرایطی را هم جزو قباله‌ها اضافه کردند. اگر شش ماه نبودید زن حق طلاق دارد! اگر نمی‌دانم معتاد شدید زن حق طلاق دارد. از اوّل.... آقا هنوز بسم الله نگفته طلاق را می‌کشند وسط. عجب احمق‌هایی هستند اینها. این که نشد کار آقا! شما می‌خواهید این دو تا با هم ازدواج کنند از اوّل مسأله طلاق را

می آورید جلو؟ خب این چه ازدواجی است؟

یعنی از اون اوّل، این تیر را گذاشته تو کمان راست بروی شلیک می کنم چپ بروی برایت می اندازم. این ازدواج است. آخر مگر پیغمبر زبانش بریده بود درآید بگوید که آقا طلاق دست زن است؟ مگر ائمه زبان نداشتند بگویند طلاق بدست زن است؟ از اوّل.... چرا از اوّل گفتند طلاق بدست مرد است؟ شما فهمتان بالاتر از اونها است؟ خب اینها هم می توانستند بگویند آقا این زن می تواند شرط کند فلان بکند. چیز بکند. چرا نکردند؟ چون از اوّل نخواستند اسم طلاق اصلاً بیاید توی عقد. از اوّل نخواستند این مسئله مطرح بشود. و این مسئله اینطور نیستش که همینطوری ندیده و اینها بخواهد بماند.

امسال که ما در لبنان بودیم. خیلی روزها بود که مخدّرات می آمدند و سؤالات مطرح می کردند. حدود تقریباً ۴۰، ۳۰ نفر بودند، هفته ای ۲، ۳ روز، خب با اونها جلسه ی سؤال و جواب و اینها بود. و اغلب روزها مسائلی که طبعاً با خانم ها داشتیم در

حول و حوش این مسائل حقوقی خانوادگی بود دیگر. اشکالاتی که می‌شد در دنیا، مسائلی که مطرح است. شبّهاتی که در این خصوص مطرح است. ما به روز راجع به مَهْرُالسُّنَّةِ وقتی که صحبت کردیم خیلی از اونها خلاصه برآشتند، که آقا همین مَهْرُالسُّنَّةِ است که فوری مرد طلاق می‌دهد. چشمش به یک زن دیگر می‌افتد این را اول می‌کند می‌گه خب مهرش کم است. رهاش می‌کنیم و می‌رویم یکی دیگه را می‌گیریم و.... خب البته تا حدودی هم راست می‌گفتند دیگه. البته خب اینها جواب دارد. و حالا من اینها.....

گفتم ببینید ما احکام اسلام را نمی‌توانیم از یک بُعد و [از] یک دریچه مخصوص نگاه کنیم و سایر ابعاد را در نظر نگیریم. اسلام که می‌گوید دخترت را به مَهْرُالسُّنَّةِ در بیاور برای کس دیگر، این چی است؟ این عبارت است از بناء زندگی بر یک شرائط اسلامی. مثلاً شما می‌دانید که اگر دخترتون را بدهید به این شخص، این دو سال دیگر طلاق می‌دهد هیچ وقت دخترتون را می‌دهید؟ نمی‌دهید، اگر بدهید

دیوانه هستید. به شما می‌گویند دیوانه که شما دخترتون را بدهید به یک جوانی که یقین دارید دو سال دیگر طلاق می‌دهد خب شما دیوانه‌اید. یا اگر بخواهید به این بدهید به مَهْرُالسُّنَه نمی‌دهید، درست است؟ چقدر مَهْرش می‌کنید؟ آقا ۳۰ میلیون - ۴۰ میلیون، بکن دو ساله. چون توازن باید در عَوْض و مَعَوْض وجود داشته باشد.

مَهْرُالسُّنَه برای چه طیفی آمد؟ مَهْرُالسُّنَه آمده برای اینکه یه طرف قضیه، امیرالمؤمنین است یه طرف قضیه، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، این است. و کی؟ و کسانی که می‌خواهند بر این اساس سیر کنند و براساس منهاج امیرالمؤمنین و حضرت زهرا حرکت کنند. مال اینها هم هست. لذا پیغمبر فرمودند جبرئیل بر من نازل شد و گفت مَهْر دخترت را مَهْرالسُّنَه قرار بده تا اینکه امّت به تو تأسی کنند و مَهْر را کم قرار بدهند. یعنی چی؟ یعنی تأسی از مرام امیرالمؤمنین و مرام حضرت زهرا. در این شرائط. خب حالا اگر یک دامادی آمد [و خواست] از این قضیه سوء استفاده کند اسلام جلوش را

می‌گیرد. لا ضررَ و لا ضرارَ در اینجا داریم، شما می‌خواهید چون حالا مَهْر زنت مهرالسَّنه است تو سرش بزنی؟ نه، می‌خواهید تو سرش بزنی بزنی! می‌خواهی طلاقش بدی بده! ولی باید یه مهری بهش پردازی که ضرری متوجه زن نشود. اینطور نیست قضیه. ببینید اینها مسائلی است که تا حالا اصلاً مطرح نشده.

یا اینکه فرض کنید که من باب مثال این یک قضیه‌ای که حالا خدمتون عرض می‌کنم، که اینها را می‌گویند شروط ضمنی در تبادل عَوْضٌ و مَعْوَضٌ. عَوْضِین، جزو شروط ضمنی اینها هست. وقتی که یک دختر می‌خواهد با یک جوان ازدواج کند آیا به نیت دوام زندگی ازدواج میکند یا به نیت دیگه؟ اگر داماد آمد از این تخلف کند از این شرط ضمنی، به مقتضای تخلف از این شرط ضمنی، ضمان بَرَشْ بار می‌شود و حاکم شرع اگر تشخیص بدهد در این افتراق، تقصیر مرد است [باید او را] مجرم [قلمداد کند] و حق زن را از او بگیرد خیال نکند که مَهْرالسَّنه است پدرش را هم درمی‌آورند این وظیفه کی است

دیگه؟ وظیفه حکومت اسلام است. وظیفه دادگاه است.

یا اینکه فرض کنید یک دختری به عقد متعه یه شخصی درمی آید فرض کنید که پنجاه ساله، اینی که الان در میاد پنجاه ساله و اون هم برای این مهراسنه قرار می دهد خُب این پنجاه ساله یعنی چه؟ یعنی دوام، نه پنجاه ساله یعنی فردا ولش کن بره، البته در عقد متعه حق فسخ با مرد است، بعد فردا می گوید من این پنجاه سال رو بهت بخشیدم، ولی در اینجا این شرط ضمن عقد که شرط ضمنی هست در اینجا می آید خودش رو مطرح می کند می گوید من که او مدم با تو پنجاه ساله متعه بشوم به این منوال نیامدم که فردا تو منو طلاق بدی ببخشی و بگویی آقا خوش آمدی و الا غلط می کردم می آمدم پیام اینجا، من بلند بشوم بیایم پنجاه سال به متعه تو دربیایم و بعد هم مهراسنه و بعد هم فردا بگویی خوش آمدی؟ با دختر تو کسی یه همچین کاری رو می کند؟ اگه خودت دختر داشته باشی اینطوری می دهی؟ نه، مگه من عقم را از دست دادم؟ من براساس یه شرط

ضمینی که تو منو پنجاه سال نگهداری آمدم خودم را در اختیار تو گذاشتم و الا اگر سال دیگه می خواهی بری صد سال نمی آمدم اصلاً از این محله هم رد نمی شدم که حالا بخواهد یک سال برود.

پس این شرط ضمینی اقتضا می کند که زوج براساس این شرط ضمینی، حقوق این ضمینی رو ایفا کند اگر آمد تخلف کرد اون دیگه مهرالسّنه نمی تواند بگیرد، باید بیست میلیون بگیرد نه اینکه مهرالسّنه، تو اومدی به من نامردی کردی تو اومدی به من خلاف کردی یا اینکه نه! صحبت نامردی و خلاف و این حرف ها نیست صحبت این است که شرایط دیگه اقتضاء نمی کند خب در بعضی موارد دیگه خب نمی شود دیگه، حالا ما بحث اینو نمی کنیم که حالا نامردی هست نیست این حرف ها؟ نه! فرض کنید که مرد دیگه نمی تواند با این زندگی بکند، موانعی برایش دارد نمی تواند، خب بسیار خب، نمی تواند ولی تاوان ضرر را هم باید پردازد اینجا دیگه نمی شود گفتش که آقا از اوّل خودت اقدام کردی برای عقد متعه و خودت این اختیار فسخ را از اوّل

به شوهرت دادی! نه! اینو نمی‌شود گفت، متوجّه
شدید رفقا که از نقطه نظر فقهی این قضیه چقدر
دقیق است؟ دیگه حالا نمی‌شود همینطور سرسری
گفتش که آقا این خب از اوّل به متعه بوده و در متعه
حقوق فلان است و نمی‌دونم اون اختیار فسخ با او
هست و فلان هست و از این حرف‌ها! نه! اینطور
نیست.

ما در لبنان که بودیم مسائل را اینطوری مطرح
کردیم برای اونها گفتم که این برای این است وانگهی
پیغمبر که می‌فرمایند مهرالسّنه نمی‌گویند که
مهرالسّنه واجب است مهرالسّنه به عنوان یک وسیله
برای سنّت، در صورتی که شرائط بر طبق اساس
اسلام باشد در اونجا مطرح است اما اگر قرار باشد
نفس همین شرط به عنوان یک حربه و آلت، مورد
سوء استفاده قرار بگیرد صد سال پیغمبر نمی‌گوید
مهرالسّنه، می‌گوید مهرش را صد برابر بکن هزار تا
وسائل برایش بگذار چرا؟ بخاطر اینکه از سنّت سوء
استفاده نشود، امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودند
یک دفعه یه مردی رو آوردند یه مردی گردن کلفتی

آمده بود زده بود یکی رو داغون کرده بود، آمدند پیش [امیرالمؤمنین علیه السلام]، یا امیرالمؤمنین این من را فلان کرده. بعد حضرت گفتند که چکار کردی؟ گفت بله دلم خواست زدم، یه مرد چیزی بود جزو همین صاحب فلان و قبیله و عشیره و این چیزها! حضرت رو کردند به اون شخص، گفتند که می‌توانی قصاص کنی و می‌توانی ببخشی، او دیگه حالا ترسید یا دیگه هر چی بود گفتش که یا امیر بخشیدم. این سنت اسلامی این صفت حسنه خذِ الْعَفْوِ وَ أَمْرٍ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَعْرِضْ عَنْ... عَفْوٌ عَفْوٌ است. اونم دید که عجب! دیگه پیروز است و مظفر از این دادگاه بیرون آمده گفتش که دیدی نتوانستی؟ دیدی! حضرت گفتند بیا بیا جلو، بیا جلو! چی گفتی؟ گذاشتند یکی تو گوشش یکی هم اینور یکی اونور همچین چپش کردند روی زمین، گفتند حالا بلند شو برو، گفتن این عفو در صورتی هست که موجب سوء استفاده تو نباشد این از حَقِّش گذشت ولی من به عنوان حاکم مسلمین از حَقِّم نمی‌گذرم در صورتی این عفو برای تو کارساز است که تو را

مُتَجَرِّی نَکند اَمَّا اَگه هَمین صفت حَسنه موجب چِی

بشود؟ تَجَرِّی، اونجا اسلام می گوید نه!

این همه ما داریم راجع به اینکه و لَكُمْ فِي

الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.... وَإِنْ

تَعَفَوْا وَ تَصَفَّحُوا وَ تَغَفَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱ اگر

شخصی بزند کسی را بکشد فلان بکند دستی را فلان

بکند می توانید قصاص بکنید حیات جامعه، زندگی

جامعه، رشد، نشاط ترقی، صعود همه اینها مربوط به

قصاص هست و اما اگر عفو کنید چي است؟ بهتر

است وَإِنْ تَعَفَوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ حَالًا اگر یه وقتی همین

عفو سوء استفاده اون شخص می شود طرف می رود

یکی دیگه را می کشد حالا که عفو می کنند دیگه پس

ما مشغول بشویم ترتیب یکی رو دادیم و حالا هم ما

رو عفو کردند حالا می رویم یکی دیگر را هم

می کشیم خب عفو مون می کنند دیگه، نه آقا جان!

همچین دارش میزنند.....

مثل ابن ملجم دیگه قضیه ابن ملجم خیلی عجیب

^۱ سوره بقره، آیه ۱۷۹. سوره تغابن آیه ۱۴

بود! امیرالمؤمنین به امام حسن وصیت کرد او را ببخش اگر ببخشی این اُولی است این فلان است، من اگر من زنده بودم قطعاً اینو می‌بخشم، اگر نه! شما فقط حق دارید یک ضربت به من زد یه ضربت هم بهش بزنی دیگه مثله‌اش نکنید چکار نکنید آتیشش نزنید اگر عفو کنید برای شما بهتر است اما امام حسن علیه السّلام اصلاً چرا عفو نکرد؟ چون اگر عفو میکرد در اون شرایط، این ضَعْفِ برای امام حسن بود ضعف به حساب می‌آمد میگفتند که این حاکم مسلمین با توجه به اینا، نتوانست دشمن پدرش را چکار بکند؟ قصاص بکند لذا حضرت بخاطر این قضیه ابن ملجم را چکار کرد؟ اعدامش کرد.

مهرالسّنه هم همینطور است مهرالسّنه بعنوان یک ارزش والا جزو مسائل و حقوق اسلامی در زندگی خانوادگی مطرح است این خب بحش دامنه دار است منتهی من خواستم فقط نسبت به این قضیه اشاره کنم تا اینکه موارد مشخص باشد و انسان در هر موردی نمی‌تواند یه حکم خاصی را نسبت به

همهٔ جریانات سرایت بدهد.

بعد حضرت می‌فرماید که در این زمان که فساد غلبه می‌کند، در این زمان حسن ظنّ به مردم اشتباه است و این یه مطلب عقلائی است شما نگاه بکنید به عقلاء، به ارتباطات نگاه بکنید، به رفت و آمدها نگاه بکنید، در مجامع نگاه بکنید ببینید که همین کار را می‌کنند یه جامعه‌ای که همهٔ اونها کلاهبردارند نود درصد اونها کلاهبردارند شما همینطور متاع را به اون شخص [می] دهید و بروید منزلتون؟ نه! از او وثیقه می‌گیرید ضمان می‌گیرید اگر شخص نخواست پول بده، در هر صورت شرایطی که [هست]، و اگر زمانه زمانه‌ای شد که صلاح بر اهل زمان غلبه کرد اگر اینطور شد سوء ظنّ به مردم اینجا غلط است یعنی انسان بنای ارتباطش را بر سوء ظن بگذارد. چرا؟ چون نفس همین سوء ظن موجب تخیل و تفکر و پیامدهای خلاف می‌شود. طرف می‌گوید این به من حسن ظنّ نداشت می‌رود با اونم یه معامله می‌کند با اونم یه معامله می‌کند آن صفایی که حاکم بر افکار جامعه است بواسطهٔ سوء ظنّ چی می‌شود؟ خدشه

پیدا می کند تَلَنگُور می خورد.

لذا اگر انسان در یک محیطی هست که احساس می کند در اون محیط حسن ظنّ نسبت به افراد جریان دارد نباید برود اون محیط را خراب کند نباید برود به اونها بگوید احمق ها چرا اینطور هستید؟ چرا اونطور هستید؟ فردا اینطور میشود به فکر باشید الان که با این رفیقت داری حرف میزنی، نه! باید برود تأیید کند باید برود این حسن ظنّ را تقویت کند هی نباید برود خراب کند هی نباید برود نقاط ضعف را بزرگ کند بعد تشدید کند باید اون حسن ظنّ را چکار کند؟ چون حسن ظنّ یک ارزش است خلاف که نیست که بخواهد خرابش بکند انسان دنبال یه محیطی می گردد که حسن ظنّ در آنجا حاکم باشد حالا که یه همچین محیطی هست بیاید خرابش کند؟ این خیلی جای تعجب هست و جای تأمل است دیگه.

انسان وقتی که یک محیط صمیمی و رفیقانه و صادقانه ای را که پیدا میکند نباید بیاید زیر آتش را بزند، باید هی بیاید تقویت کند هی بیاید تأیید کند

هی بیاید اون مواردی که حتی ممکن است.....، نه
اینکه آقا این طرف یک حرف درست زده او بیاید
عوضی نقل کند ایا! این حالا یه حرفی زده اون بیاید
یه برداشتی.....! خب آقا این برداشت دو جور است.
من یه وقتی دیدم که یک شخصی - یک
آخوندی - دارد بالای منبر در مسجد قائم به آقا طعنه
می [زند]- در زمان حیاتشون - وقتی که مرحوم آقا
این کتاب وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام را
چند تا سخنرانیش را کرده بودند و بعد به این نحوی
که می بینید به رشته تحریر درآمد خب ایشون در
اینجا گفتند که ما به آقای خمینی اینطور گفتیم این
آقا رفته بود بالا می گفت یک عارف من من نمی
گوید - حالا منظورش ایشون بود - من نمی گوید من
من من! البته حضرت امام بعضی از اوقات من
می گفتند و آن هم به صلاح بود! اونم به.....!، ولی
یک عارف هیچوقت من نمی گوید، آقا این آقای
مطهری نامه برای آقای خمینی دارد بروید تماشا کنید
در اونجا می گوید من به ایشون اینو گفتم خب این
که اشکال ندارد یعنی من این حرف را زدم، بگم ما

به ایشون این حرف را گفتیم؟ خب دیگه من گفتم دیگه، بگوید دست جمعی، هزار، چی، چه، برداشته نامه داده؟ خب حالا کسی هم نمی‌گوید آقای مطهری در اینجا آمده اظهار منیت کرده اظهار....، نه بابا بنده خدا آمده یه نامه نوشته و گفته ما به ایشون....، خب ایشان هم....

پس ببینید این عبارتی که من به آقای خمینی این حرف را زدم دو جور می‌شود برداشت کرد یکی اینکه از روی اَنَانِیَّت و مَنِیَّت و تَفَرُّعُنْ و اقتدار و محوریت دارد با یه شخصی صحبت می‌کند این جای اعتراض هست این یه طرف معادله و اما طرف دیگر معادله چی است؟ نه، خواسته مطلب را به نحوی عادی بیان کند، بگوید ما برای آقای خمینی نامه نوشتیم و بهشون اینو گفتیم، تذکر دادیم. حالا چرا شما همیشه باید این طرف معادله را بگیرید؟ این چه مرضی است؟ این چه دردی است؟ اینجا نکته است خب بالأخره این معادله دو طرف دارد. یه طرفش خب....

اینجاست که روایت داریم آقا تا جایی که

می توانی حمل به صحّت کن تا جایی که می شود
حمل به صحّت کن، دوستان و رفقای ما از همان دو
ماه و سه ماه بعد از فوت مرحوم آقا به من اعتراض
داشتند آقا تو چرا اینطور می کنی؟ چرا اونطور می
کنی؟ چرا این حرف را؟ چرا؟ ها؟ و من دو سال
حمل به صحّت کردم هی گفتم که ان شاءالله....، ان
شاءالله گربه است، سینه اش درد گرفته، ان شاء الله
گربه است ان شاءالله گربه است ان شاءالله گربه است
سینه اش درد می کند حالا اینطوری صد اش در می آید،
ولی بعد دیدیم بابا نیست، سینه اش هم درد نمی کند،
صحیح، سالم، بعد به این مسئله....، یعنی من
می خواستم تا جایی که ممکن است از بقایای آن
شخصیت عظیم و آن مکان رفیع و آن مرتبه علیایی
که مرحوم آقا وجود داشتند از اون بقایایی که مانده،
من استفاده کنم ولی دیدم نه! اصلاً انگار می خواهند
آقا این ارّه را بگذارند آقا این را ارّه کنند! اصلاً
می خواهند دو تیکه کند اصلاً بنابر این است هی
اینطرف شنیدیم هی اونطرف شنیدیم هی این مسئله،
اون مسئله، این طور هی گفتیم که ان شاءالله فلان

است. مقصود اینطور است. دیدیم نه! اصلاً بنابر این است وقتی که بنا...، خب دیگه آدم خودشو که نمی‌تواند گول بزند وقتی نمی‌تواند گول بزند دیگه خب نمی‌تواند، دیگر شما را به خیر و ما را به سلامت! دیگه چکار کنیم؟

این دأب دأب مردم است وقتی که صلاح غلبه کرد انسان باید چکار بکند؟ انسان سوءظنّ دیگه نباید داشته باشد، حالا! مردم اینطورند چرا مردم اینطورند؟ چرا؟ آخر مردم از کمک به هم و کمک به خلق چه بدی‌ای می‌بینند؟ اگر مطالب شب‌های گذشته مدّ نظر باشد این دو فقره مبارکه و شریفه هم معنای خودش را چکار می‌کند؟ نشان می‌دهد و اون اینکه این عدم استجابت دعا و عدم برآوردن رجاء و خُلف رجاء این به چی برمی‌گردد؟ به خود محوری انسان برمی‌گردد به احساس دوئیّت بین خود و بین دیگران برمی‌گردد چون بین خود و بین دیگران احساس دوئیّت می‌کند می‌گوید چی؟ خرجش را از دیگران جدا می‌کند چون بین منافع خود و منافع دیگران احساس دوئیّت و جدایی می‌کند تا جایی با

فرد وجود دارد که با منافعش تضادّ پیدا نکند تصادم پیدا نکند همین که می‌خواهد تصادم پیدا بکند دیگه چی؟ او را مدّ نظر قرار نمی‌دهد «لَا خُلْفَ رَجَائِي» خلف می‌کند من بهش امید دارم خلف می‌کند چرا؟ چون جدا می‌بیند امّا خدا چطور؟ خدا که جدا نمی‌بیند خدا که جدا نمی‌بیند ولیّ خدا که جدا نمی‌بیند ولیّ خدا همونطور به این فرد نگاه می‌کند که دارد به بچّه‌اش نگاه می‌کند هیچ فرق نمی‌کند.

اگر یه کسی بخواهد که برود پیش ولیّ خدا، ولیّ خدا دختر داشته باشد اصلاً براش مطرح نیست که مسئله‌ای غیر از صلاح خود این شخص را به نظر بیاورد. اصلاً، هیچ برایش مسئله [ای نیست] و اگر بخواهد یه دختری را برای پسرش بگیرد نگاه می‌کند ببیند صلاح پسرش چی است؟ و صلاح اون چی است؟ نمی‌گوید زودتر بروم اون را برای پسرم بگیرم کس دیگه نرود بگیرد این کار را نمی‌کند نمی‌گوید این منزل را زودتر بخرم که کسی نیاید بخرد، نمی‌گوید این پرتقال را زودتر بروم از این دکان بگیرم که کسی نیاید این را بگیرد.

و در اینجا یکی از چیزهایی که ما می‌بینیم در خیلی از جاها [هست] خب در اینجا که نیست اینطور، اصلاً این قضیه در من از کوچکی بود که چرا باید اینطور باشد؟ فرض کنید که ظرف میوه را شما بر می‌دارید می‌آورید می‌گردانید، آقا ما زمان آقای حدّاد می‌دیدیم فلان شیخ نشسته بغل اونجا، یارو یه ظرف لیمو شترین آورده بود، آقا این اینقدر این را بالا کرد پائین کرد اینو دست زد اونو دست زد اونو اینو این، یه دقیقه اینو وایسانده بود تا یه دانه از توی این سوا کرد، گذاشت جلوش تو که داری اینکار را می‌کنی می‌دونی یعنی چی؟ یعنی خوبه را من بخورم این نخوره، معنایش این است دیگه! من از اون بچگی از این کار بدم می‌آمد آقا ظرف میوه است شانسِت است دیگه، هر چی جلوی تو است همون را بردار بگذار اینجا، اینی که من اونو از اونجا بردارم یعنی چه؟ یعنی بغل دستی من اینو بردارد هان؟ این التزامش است دیگه؟ دلالت التزام است دلالت التزام یعنی این، یعنی اینو من بردارم، یکی بزرگش را، خلاصه عامّه پسندش، اینها را بردارم که اون بر ندارد

این صفت صفت زشت است صفت قبیح است یک برادر نسبت به برادر دیگرش این کار را انجام نمی‌دهد، بلکه اگر هست می‌آید اونو از اونطرف بر می‌دارد و این خوبه رو می‌گذارد برای کی؟ برای او یا حداقل از همون جلو دیگه، حالا هر چی بود دیگه، قسمتش هر چی بود، یکی جلوش است بردار بگذارد.

یا یکی از این چیزهایی که از اوّل من بد می‌دانستم و الآن هم بد می‌دانم و رفقا هم اینورا دیگه انجام بدهند این است که سر سفره وقتی که خب هست می‌نشینند افراد متفاوتند می‌نشینند کوچک هست بزرگ هست، بچه، اوّل می‌آورند جلوی آدم بزرگ می‌گذارند آقا اوّل باید جلوی بچه گذاشت روی چه حسابی شما اوّل باید جلوی بنده بیاید بگذارید؟ آخه روی چه حسابی؟ بعضی‌ها می‌گویند خوب بفهمد بچه که احترام بزرگ این است، نه آقا چون نمی‌خواهد بگذارید این بفهمد. الآن این حال انتظاری که این بچه پنج ساله دارد این هزار برابر گنااهش بیشتر از اون ثوابی است که می‌خواهی تو

گیرش بیاوری - اون اکرام بزرگ و احترام به شخص عالم رو بخواهی بهش یاد بدهی - نه، در سر سفره چیزی رو که می‌خواهید بگذارید، غذایی را که می‌خواهید تقسیم کنید یا میوه‌ای را که می‌خواهید.... اوّل بروید به بچّه بدهید بعد آن وقت بیاید شروع کنید به ردیف آمدن و بعد چکار کردن و وانگهی اوّل جلوی بزرگتر و کوچکتر و این حرف‌ها یعنی چی؟ آقا از همون سر [سفره] شروع کنید بدهید دیگه، خب این حرف‌ها را آخه ما تا کی باید بزنیم و کسی هم گوش ندهد؟ من جدی می‌گویم این مطالب را. از همونجایی که از آشپزخانه غذا می‌آید از همونی که اونجا نشسته شروع کنید بیاید.

آقا پیغمبر اینطوری بود ائمه اینطوری بودند چرا ما نباشیم؟ آخر ما چمونه که نمی‌خواهیم زیر بار دستورات اسلام برویم؟ چرا نباید برویم؟ این دستورات را برای کی می‌خواهیم بگذاریم؟ خب اینا همش چی است؟ همه اینها غلط است. این صحیح نیست. همه مؤمن همه برادر همه مثل همدیگر آخه

از همون اوّل.....، اینها مبانی سلوک است مبانی
طریق است مبانی راه است همه [ی این] مسائل
موجب الفت است.

آقا یکی می آید همه برخیزند همه بنشینند همه
فلان کنند دست به سینه، چپ برو راست بیا آقا این
فرعونیت است این اسلام نیست این نمرودیت است
درآوردید شما، تو اسلام نیست آقا! اسلام اونی است
که پیغمبر می نشست کسی هم وارد می شد تشخیص
نمی داد پیغمبر کجا نشسته این اسلام است. اونم بلد
بود برود مبل بگذارد و یک پایش را دراز کند و یک
شَمَل سفید هم بندازند رو پایش و یک عرقچین هم
بگذارد روی سرش، اما نه! اینکار را نمی کرد چرا؟
چون پیغمبر بود چون او رسول الله بود این کار را
نمی کرد ولی ما انجام می دهیم افتخار هم می کنیم
عظمت اسلام است اینها همش بخاطر عظمت اسلام
است، دیگه تغییر کرده دیگه، معیارها همه عوض
شده.

این ولیّ خدا این است ولیّ خدا اونی است که
وقتی که بخواهی بروی پیشش هیچ چیزی را مدّ نظر

قرار نمی‌دهد جز صلاح! والسلام. مگر آقا بیخود نوشتند توی کتاب‌هایشون؟ آقا وقتی که می‌خواهی سراغ یه کسی برو [ی] برو امتحانش کن نه اینکه بیخود..... او برای چی گفتند؟ یعنی چی؟ یعنی آقا ممکن است شخص یک ماه دو ماه یک سال جلوی شما جوری برنامه پیاده بکند که شما فقط یک مجسمه طهارت و تقوی از این بیابید چرا؟ چون فقط در مجلس پلو و مجلس روضه ایشون را زیارت می‌کنید اما در سفر و حضر که نیستید، در داخل منزل که نیستید، در کوچه و بازار که نیستید، در ارتباط با افرادش که نیستید، در محاکماتش بین افراد که نیستید، اینها که میزان نیست.

امام سجّاد علیه السلام چی می‌فرمایند؟ می‌فرماید نگاه نکنید به بیا و برو و ریش و حنای مردم، روایت عجیبی است بروید مطالعه کنید در بحار، در احوالات حضرت سجّاد، یه نامه‌ای دارد به محمّد بن مسلم زُهری یا زُهری و یک نامه‌ای دارد به افراد دیگر، روایتی که دارد «لَا تَنْظُرُوا إِلَى شَخْصٍ»

«لَا تَنْظُرُوا بَلَّ اخْتَبِرُوا»^۱ فلان کنید چکار کنید اینها مال

چی است؟ بخاطر اینکه شخص با وهلهٔ اوّل خودش را نشون نمی دهد.

خب بنده الآن آمدم در اینجا نشستم، شما از من چی می بینید؟ یه عمّامه و یک محاسن و عبای خیلی مرتّب و فلان و این حرف‌ها، حالا می دانید که در من چی می گذرد؟ خب شما منو شناختید؟ بسیار هم می آیم خوب صحبت می کنم خیلی هم براتون مطلب بیان می کنم ولی این فایده ندارد شما که می خواهید سرّتون را به من بسپارید دیتون را می خواهید به من بسپارید ناموستون را می خواهید به من بسپارید با همین یه جلسه صحبت می آید این کار را بکنید اگر این کار را بکنید دیوانه هستید. نه! چکار باید بکنید؟ به آن مقداری بدهید که به آن مقدار ستانده‌اید به آن مقداری مایه باید بگذارید که به آن مقدار برداشت کرده‌اید به آن مقداری باید در طبق بگذارید که به آن مقدار چکار کردید؟ دریافتید، نه بیشتر. همه می گویند آقا برای اینکه شما بخواهید به موقعیت

^۱ تحف العقول، ص ۲۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۳۱.

یکی پی ببرید باید چکار کنید؟ امتحانش کنید بالا و پائینش کنید در سفر و حضر باهانش باشید هزارتا اختبار و فلان و این حرفها بکنید تازه اگر بفهمید تازه اگر بفهمید اینقدر آقا این نفس تو در تو است! اینقدر..... مگه می شود؟ آقا مگه می شود؟

حالا شنیدم بعضی ها می گویند که آقا «لَا تَسْأَلُوا عَنِ الْأَشْيَاءِ إِنْ تُبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»^۱ سؤال نکنید از بعضی چیزهایی که براتیان روشن بشود ناراحت می شوید، این آیه مربوط به اینجاست؟ عجب! شما یک دختر می خواهید شوهر بدهید تا یک ماه داماد را بالا و پائینش می کنید اونجا نمی گوئید «لَا تَسْأَلُوا عَنِ الْأَشْيَاءِ إِنْ تُبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» هان؟ چرا آنجا نمی گویی؟ یعنی اینقدر سلوک بی معنا شده؟ این قدر سیر الی الله بی معنا شده؟ این قدر چیز شده؟ آیه مربوط به این است؟

پس اینهایی که این همه توی کتابهاشون نوشتند همینطور به کسی سر نمی شود سپرد باید امتحانش

^۱سوره المائدة، آیه ۱۰۱

کرد چی است؟ برای چی نوشتند؟ بروید به اونها یاد بدهید آقا! اشتباه کردید! نخیر! لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ امتحان نباید [کرد] چون در امتحان بعضی چیزها بالأخره روشن می شود دیگه، امتحان روشن می کند، سؤال روشن می کند بالأخره یه مسائلی رو می شود، خوب بیخود نوشتند.

بابای ما آمد گفت مبانی این است، درست، محکم، بیخود با شعار جلو نرو بیخود با مسائل مجازی سر و کار نداشته باش، ایشون می گفت من مدت ها که با آقای حدّاد بودم تازه باهاش ورّ می رفتم حدّاد! اه اه اه می دانید یعنی چه؟ بیخود که آسیّد محمّد حسین نشد باباجان، بیخود که این کوه عظمت درست نشد، بچّه طلبه که نبود باباجان، ختم همه آخوندهای قم و نجف و نمی دونم فلان بود دیگه، این آمد در قبال آقای حدّاد جوری شد که یک دهم اون در قبال علامه طباطبایی نبود، من بودم می دیدم که ایشون تعبیری که از علامه طباطبایی می آورد با آقای حدّاد چه جوره، اینو من بودم، من پسرش بودم می دیدم.

علامه طباطبایی اون مجد، اون عظمت، اون
 رفعت واقعاً مجلسش، اصلاً مجلس نور، مجلسش
 مجلس روح، آقا این حرف عادی می‌زد این مرد
 حکمت بود حرف عادی، سلام علیکم حالتون
 چطور است. اصلاً حکمت، اصلاً خرد مطلق بود
 حکمت مطلق بود. هیچ مجلسی نبود که کسی
 بنشیند پیش علامه و نگوید من برداشتی نکردم اصلاً
 وجودش یک همچین وجودی بود دیگه و آقا با چه
 عظمتی از علامه یاد می‌کرد، واقعاً با چه عظمتی،
 اصلاً خودش را فدای علامه می‌کرد فدوی علامه،
 ولی در مورد آقای حدّاد اصلاً قابل مقایسه نبود این
 یعنی چی؟ یعنی آقا هر شخصی در رتبه خودش،
 علامه درست است، آقا می‌فرمود علامه اسمش را
 ملائکه بی وضو نمی‌برند تعبیر آقا این بود که علامه
 را ملائکه بی وضو اسم نمی‌بردند شما بیاید یه مویش
 را الآن پیدا کنید یه موی علامه را پیدا کنید من می‌روم
 سر تا پای اون شخص رو می‌بوسم، غرق در... واقعاً
 مجسمه تقوی، طهارت مطلق ولی این درست بجای
 خود، علامه چیز....

من در این مقاله‌ای که نوشتم حالا رفقا خواستند مطالعه کنند اشکالی ندارد. یه قضیه این تو نقل کردم گفتم بین آقا! برداشت آقا نسبت به امام و برداشت علامه نسبت به امام. در یکی از سفرهایی که ما مشهد مشرف شده بودیم، من مُعَمَّم نبودم حدود نوزده سالم بود هیچده سالم بود این حدودا بود، ماه تابستان یک ماه با مرحوم آقا می‌رفتیم برای زیارت علی بن موسی الرضا عتبه بوسی اون حضرت می‌رفتیم مشهد. یکسال رفتیم اونجا مرحوم علامه طباطبایی سه ماه تابستان می‌آمدند و هر روز هم مجالس داشتند و ما هم می‌رفتیم در مجالس شرکت می‌کردیم و واقعاً مجالس پر خیر و برکتی بود، خیلی، اتفاقاً آقای مطهری هم آمدند، مرحوم آقای مطهری آمدند مشهد.

یه روز مرحوم آقای مطهری به آقا می‌گویند که آقا ما قرار گذاشتیم پس فردا با علامه طباطبایی برویم سبزوار به زیارت حاجی سبزواری، ماشین هم جا دارد اگر شما می‌خواهید با هم برویم اونجا آقا عذر می‌آورند و می‌فرمایند که من نمی‌توانم کاری دارم

فلان دارم یه عذری می آورند مؤدّبانه و چیز می کنند
بعد اونها هم می روند ایشون با مرحوم علامه
طباطبایی می روند سبزوار و زیارت مرحوم حاجی
سبزواری و برمی گردند. آقا رو می کنند به ما. گفتند
آقا جان کسی که به زیارت علی بن موسی الرضا
می آید نباید به کس دیگه نگاه کند اصلاً نباید توجه
کند به غیر علی بن موسی الرضا، آیا به جای رفتن
سبزوار بهتر نیست دو ساعت بیایی تو حرم بنشینم؟
او عذر مؤدّبانه آوردند ولی مسئله از این قرار بود
اصلاً نباید.... حاجی سبزواری کی است؟ شیخ
عطار کی است؟ بایزید کی است؟ تمام اینها فانی
هستند در علی ابن موسی الرضا، اوست و بس، و
همه صفر و هیچ.

تو بیا زیارت علی بن موسی الرضا هزار برابر هم
به حاجی سبزواری ثوابش رو می دهند که تو
بخواهی بروی، هم به تو می دهند - این عبارت
آقاست ها! از خودم نمیگم - فرمودند تو به زیارت
امام رضا برو هزار مقابل ثوابی که به دیدن حاجی
می روی و اینقدر چرخ ماشینت می چرخد اینقدر

هزارتا به تو، هزارتا هم به اون می دهند، امام رضا
واسه خودش نگه نمی دارد اون پخش می کند حالا
صله ای که امام رضا به حاجی بده با صله ای که تو
بدهی بروی اونجا حمد بخوانی [برابری می کند؟]
خاک بر سر ما که پاشیم بریم اون صله....، حاجی،
می گوید صد سال نخواستیم پاشی بیای! تو بجای
این که می اومدی قبر من، بلند می شدی می رفتی امام
رضا، من از دست اون می گرفتم یک مو از دست او
گرفتن برای من از عرش بالا رفتن بالاتر است که تو
بیای حالا سر قبر [من.] این چی است؟ این معرفت
آقا را می رساند و این مطلب امتیاز بین آقا و غیر آقا
بوده.

بزرگان مراتب دارند هر کدام در جای مشخص
است، ولی خلوص و این طلا کدام خالصیش بیشتر
است؟ این فلز این متریالی که الان این، خلاصه این
ریخت و این.... بقول آقای مهندس ایشون دیگه
توی [این] مسائل [هستند]، آقا ما فضولی می کنیم
ها! تو قضایای ریخته گری شما و اینا میایم دخالت
می کنیم اگر هر جا اشتباه کردیم بفرمائید درست است

- ها؟ این چه مقدار خالصی دارد و چه مقدار غیرخالصی دارد؟ اونی بالاتر است که خالصیش بالا است، به نسبت به امام خالصیش بیشتر است امام خالصیش صددرصد است این نود باشد، نود و پنج باشد بعضی‌ها هم ممکن است مثل خود حضرت صددرصد باشند ولی زیر بلیت امام و زیر ولایت امام، آقای حدّاد صددرصد بود اینطور که از عبارت..... آقا هم چی؟ اونم که دیگه شاگرد آقای حدّاد و گفتم دیگه بهتون.

حالا همچنین شخصی ممکن است انسان پیشش برود و دعوتی بکند و او اجابت نکند؟ احتمال؟ نه، چرا؟ چون دیگه خودی ندارد اون دیگه برای خودش منفعتی را در نظر نمی‌گیرد برای خودش اصلاً در نظر نمی‌گیرد اون چی است؟ اون متحقّق به حق شده لذا هر کسی که این حالت را ندارد انسان وقتی که یک طلبی از او بکند یک امنیه‌ای را در او داشته باشد آرزویی داشته باشد اوّل چکار می‌کند؟ اوّل نفع خودش را در نظر می‌گیرد.

می‌گویند در زمان سابق، زمان شاه این وزارت

بازرگانی اون مسئولینی که مثلاً اونجا بودند یه کسی
می رفت پیششون و می خواست برود تجارت کند،
اول این نگاه می کرد که چقدر از این آقا گیر این
می آید؟ اگر می دید معتنا به است، بهش اجازه می داد
اجازه ی صدور کالا می داد اجازه ورود کالا می داد
اجازه.... ولی اگر می دید نه، خیلی ندارد، هی دور
می گردوندش هی سر می [دوندش] - این مال سابق
بود الان که اینطور نیست - هی دور می گردوند اما
اون شخصی که دیگه خودش را مطرح نمی کند دیگه
یعنی چی که بخواهد به این حرف ها نگاه کند؟ اصلاً
معنی دارد؟ چه معنی دارد؟

مثل این که فرض بکنید که یه روزه داری، یه
مقداری بهش شیرینی بدهند بگویند آقا اینو به چند
تا بچه تقسیم کن هیچ می گوید یکی شو برای خودم
بردارم؟ نه آقا! تو که روزه هستی. اصلاً هیچ در
ذهنش می آید یکی شو الان برای خودم بردارم ندهم
به این؟ فرض می کنیم که افطار و فلان و همه چیزش
هم [جور باشد.]، این اصلاً زمینه برای خوردن
ندارد، نمی تواند بخورد، نه بابا! همه رو چکار

می کند؟ همه رو مصلحت رو در نظر می گیرد اگر این بچه بزرگتر است دوتا شیرینی بهش می دهد این کوچکتر است یک شیرینی بهش می دهد، تقسیم می کند همه رو می دهد.

اولیاء خدا و پروردگار متعال، اینها اصلاً - حالا خدا که بجای خودش اون دیگه - اینها اصلاً نفس ندارند تا این که بخواهند در نظر بگیرند بالا و پایین کنند بسنجند کم زیاد بعد حالا چه نحوه برخورد کنند لذا هر کسی در این دنیا غیر از خدا یا غیر از ولیّ خدا هر کس می خواهد باشد، انسان او را بخواهد هیچ امیدی ندارد به این که او برآورده می کند یا نمی کند؟ آیا منافعش اقتضا می کند یا نمی کند؟ طلبی رو از او بخواهد آیا او می آید انجام بدهد یا نه؟ پس فقط کی می ماند برای انسان؟ یک ذات، و اون پروردگار است فقط اوست که در ارتباط با انسان فقط ما را نگاه می کند نه خودش را چون خودش غنی بالذات است هر چی هم بدهد یک سر سوزنی از معدن او کم نمی شود از این جیب تو اون جیب ریخته، مهره ها عوض شده از بین نمی رود.

یکی اومده پیش من شکایت می کرد، ناله، آقا پانصد هزار تومان از فلان کس می خواهم نمی دهد گفتم آقا خاطرت جمع، پانصد هزار تومان تو سر جاش است اصلاً اصلاً... گفت چطور؟ گفتم آقا، گفتم که تو اگر این پانصد هزار تومان داشتی چکار می کردی؟ می رفتی گوشت می خریدی نمی دانم چی می خریدی، فلان می کردی دیگه؟ درسته؟ الان هم دارند می روند واست گوشت می خرند فلان همون پول و اسکناس دارد می چرخد هیچ ناراحت نباش. خب حالا شما همین حال را نسبت به بالاتر نگاه کنید چرا غصه می خورید؟ چرا ناراحتی می کشید؟ فرض بکنید الان خدا آمده اینو برداشته از اینجا گذاشته اینجا، اینو از اینجا ورمیدارد می گذارد یه جا، اگر خدا می آمد اینکار رو می کرد به خدا اعتراض می کردی؟ ای خدای کدای کذا بلند شدی آمدی پول منو از جیبم برداشتی! نه! مال اون دیگه حالا خدا اینکار را می کند منتهی خودش را نشان نمی دهد پس قضیه چه فرقی کرد؟ همون است دیگه، خودش را منتهی نشان نمی دهد. خدا غنی بالذات است و

بواسطهٔ غناء بالذاتِی که دارد چی است؟ مصلحت
انسان را در نظر می‌گیرد و خود را اصلاً مدّ نظر
نمی‌آورد. اصلاً مدّ نظر آوردن غلط است.

پس بنابراین سالک باید از نقطهٔ نظر اتّجاه در
توحید و اتّجاه سیر صحیح خودش، این نکته را نباید
فراموش کند که یک مبدأ باید در نظر سالک باشد و
بس و هرچه از او تنازل کند اشکال ندارد ولی از
کیسه‌اش رفته، از کیسه‌اش رفته.

امیدواریم که خداوند متعال ما را متحقّق به این
حقایق بگرداند و این عبارات عرش بنیان و عالیة
المضامین امام سجّاد علیه السّلام را به احسن وجه
در ما متحقّق کند

اللهم صل علی محمد و آل محمد